

عنوان مقاله:

سنخیت در داستان پیرچنگی

محل انتشار:

فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی دانشگاه خوارزمی، دوره 3، شماره 7 (سال: 1385)

تعداد صفحات اصل مقاله: 17

نویسنده:

سید کاظم موسوی - Shahr-e Kord University

خلاصه مقاله:

مثنوی مولوی بدون نام و ستایش خداوند آغاز می شود و در پایان نیز در داستان "دژ هوش ربا" سرنوشت قهرمان اصلی داستان یعنی برادر سوم ناتمام مانده، رها می شود. گویی مولوی تداوم زمان را اصل و مدار هستی می داند که انسان ها به نوبت و هر کدام به سهم خود این دایره هستی را می چرخانند. سنخیت و همسویی انسان ها در باطن و اتصال آن ها به حضرت حق از موضوعات محوری عرفان است که در مثنوی شریف نیز به گونه های متفاوت بیان شده است. داستان "پیر چنگی" که از دو شخصیت اصلی، یعنی عمر و پیر چنگی ساخته شده است دارای این رویکرد است. عمر و پیر چنگی از نظر ظاهر از دو جایگاه اجتماعی برخوردار هستند که به گونه ای بی رابطه یا متضاد با یکدیگرند؛ اما در باطن سنخیتی بسیار قوی با یکدیگر دارند و در پایان داستان به یگانگی می رسند. تعامل و تبادلی که بین همه انسان ها و کائنات ساری و جاری است.

کلمات کلیدی:

Pir-e- Changi, Omar, affinity, ego, self, پیر چنگی, عمر, سنخیت, من, خود

لینک ثابت مقاله در پایگاه سیویلیکا:

<https://civilica.com/doc/1271019>

